



ایران و انقلاب اسلامی ایران

فراسوی مرزها

داستان انقلاب

برنامه‌ای که از اوایل مهرماه ۶۸ (جمعه‌شب‌ها) از بخش فارسی رادیو بی.بی.سی، تحت عنوان *داستان انقلاب ایران* پخش می‌شود، به هر شکل که مورد تعبیر و تفسیر قرار گیرد، اعترافی است به واقعیت انقلاب اسلامی ایران و تأثیرات گسترده آن در بهنه زمین.

هر پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در بررسی و تحقیق رویدادهایی که سرانجام به پیروزی انقلاب اسلامی ایران منجر شد، باید زوایای مختلف وقایع و رخ داده‌ها را مد نظر قرار دهد، و این کار نیازمند تدقیق در نظریات دیگران، از موافق و مخالف است. زیرا تحقیقی ارزشمند خواهد بود که نگاهی همه‌جانبه به مسائل داشته باشد و بدون پیشداوری، اطلاعات مختلف را - هر چند در قلم و بیان دشمن - مورد استفاده قرار دهد.

«بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران» در روند تحقیق و پژوهش تاریخ انقلاب کوشیده است از همین روش بهره گیرد. در این راستا، برنامه *داستان انقلاب ایران* بخش فارسی رادیو بی.بی.سی نیز، همچون هر منبع دیگری، می‌تواند قابل استفاده باشد. از این رو، برای اینکه خوانندگان یاد در جریان این مطالب قرار گیرند و با شیوه کار ما آشنا شوند، بهتر دیدیم که در هر شماره بخشی از مطالب پخش شده را عیناً نقل کنیم. یادآوری این نکته لازم است که یاد در حال حاضر

درصد نقد این مطالب نیست، و اگر در مواردی ناگزیر از تذکراتی شویم، در مقدمه مطلب به آن خواهیم پرداخت.

آنچه هم اکنون از یادآوری آن ناگزیریم، این است که بی شک جریان انقلاب اسلامی ایران از گذرگاه نهضت مشروطیت گذشته است. در این زمینه همه دیدگاهها یکسان است، اما ناهمسانی دیدگاهها در این است که این انقلاب را در کدامین جریان نهضت مشروطیت می توان ریشه یابی کرد. توضیح این نکته را مجال دیگر باید.

در اینجا تنها به اشارتی بسنده می کنیم که در نگاه تحلیل گران مشروطه، دو جریان عمده در نهضت مشروطیت نقش داشته اند: مشروطه خواهان و استبدادگرایان. اما در نگاه یادآوران، جریان سومی نیز دخیل بوده است که ریشه های انقلاب اسلامی را باید در آن جست و جو کرد - جریانی که تاریخنگاری استعماری، هرچه کمرنگ تر کردن و بی جلوه تر نمودن آن را خواهان است.



... گوش کنید!

«من پیام انقلاب اسلام ملت ایران را شنیدم...» [صدای محمدرضا پهلوی]

«من دولت تعیین می کنم...، من تو دهن این دولت می زنم...، من دولت تعیین می کنم...، من به پشتیبانی این ملت، دولت تعیین می کنم...» [صدای حضرت امام قدس سره]

بی بی سی:

انقلاب، نقطه آغاز ندارد، تحولی تند است در امتداد تاریخ. از این رو، ریشه های انقلاب ایران را باید در تحولات پیشین جست که شاید مهمتر از همه نهضت مشروطه باشد. ایران با نهضت مشروطه به جهان نوگام نهاد. و آرمانهای

* - برنامه داستان انقلاب که قبلاً به صورت مختصر از رابو بی.بی.سی. پخش می شد و اکنون به شکل مشروح و مفصلتری از سر گرفته شده، به نظر می رسد که اقتباسی باشد از مجموعه مصاحبه هایی که دانشگاه هاروارد امریکا، تحت عنوان «تاریخ شفاهی ایران» فراهم آورده است.

مشروطیت، یعنی: «آزادی، استقلال و حکومت قانون»، پس از هفتادسال، آرمانهای انقلاب بود.

«تاکنون مردم ایران تحت فشار شاه بودند و استقلال هم نداشته است مملکت ما. ما می خواهیم مملکت را بهش استقلال بدهیم و مردم را هم آزادی. و حکومت اسلامی هم یک جمهوری است مثل سایر جمهوریه‌ها، قانونش قانون اسلامی است...». [صدای حضرت امام قدس سره]

بی بی سی:

آزادی و استقلال که آیت الله خمینی در حکومت اسلامی دست یافتنی می دید، محمدرضا شاه در قانون اساسی مشروطه وعده می داد.

«من حافظ سلطنت مشروطه - که موهبتی است الهی، که از طرف ملت به پادشاه تفویض شده است - هستم. و آنچه را که شما برای به دست آوردنش قربانی داده اید، تضمین می کنم...، تضمین می کنم که حکومت ایران در آینده براساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد، اختناق و فشار خواهد بود.» [صدای محمدرضا پهلوی]

بی بی سی:

اینکه شاه در ماههای آخر سلطنتش از آرمانهای مشروطه یاری می جست، حاکی از خاطره زنده مشروطیت در ذهن مردم ایران بود. دکتر کریم سنجابی از کسانی است که خود سالها برای رسیدن به این آرمانها تلاش کرده است.

دکتر کریم سنجابی:

«مردم ایران از بیش از صدسال، در واقع روشنفکر ایران و ایران مداران، خواهان استقلال ایران در یک مبارزه پی گیری علیه زورگویی خارجی هستند و آن از زمانی است که تزاریسم روسیه از طرفی و امپریالیسم ساحل شبه قاره هند، از طرفی دیگر شروع به مداخله در ایران کردند و دستگاههای حاکمه وقت را از سلطان گرفته تا عوامل وردست سلطان و ایادی متنفذ در شهرستانها همه کم و بیش تسلیم سیاست خارجی شده بودند. بنده حقیقتاً عقیده ام این است که نهضت مشروطیت یک نهضت ضد استبدادی بود. درست است ضد شاه بود، ولی واقع در بطن عمل یک نهضت ضد استعماری است؛ یعنی چون مردم می دیدند این عوامل سلطنتی و حکام و دوله ها و سلطنه ها همه تسلیم سیاست بیگانه شدند، می خواستند به وسیله دستگاه مشروطیت اینها

را (رهبران مشروطیت را) رئیس بکنند و بالتیجه با سیاست استعماری، با سیاست خارجی مبارزه کنند. »

بی بی سی :

ایران درحالی از خواب سیصدساله برمی خاست که ممالک اروپا نه تنها بر اثر تحولات فکری ترقی کرده بودند، بلکه بر کشورهای خواب آلوده سیطره یافته بودند. سیدمحمدعلی جمال زاده از نسلی است که با آغاز بیداری ایران تولد یافت.

سیدمحمدعلی جمال زاده :

«ما عقب افتاده بودیم، مخصوصاً از حیث کتاب، از حیث اختراعات، از حیث کشفیات جدید. ما از ترقیات مادی، که امروزه اسم تمدن را ما بیشتر به او می دهیم، خیلی عقب مانده بودیم. در یک کتابی که یک نفر بلژیکی نوشته بود، تازه ترجمه شده در زمان قاجاریه، مؤلف این کتاب در آخر کتابش نوشته که «من در ایران همه جا رفتم، متوجه شدم ایران حکم دهی را دارد که کدخدای این ده اسمش پادشاه شده.»

بی بی سی :

سیطره خارجی، استبداد و انحطاط تازگی نداشت. اما بحرانهای مالی و اقتصادی اسباب نارضایی شدید مردم شده و زمینه نهضت مشروطه را فراهم آورد. به نظر دکتر هما ناطق، مورخ مشروطه، این بحرانها نتیجه چند عامل بود. دکتر هما ناطق :

«یکی تضعیف خود حکومت ایران بود به خاطر قرضهایی که آخر دوره ناصرالدین شاه، اینها از روسها و انگلیسها گرفتند. و این قرضها در دوره مظفرالدین شاه دوبرابر شد، هم به انگلستان و هم به روسیه؛ یعنی خزانه دولتی در واقع به ویژه به خاطر سفرهای مظفرالدین شاه به اروپا خالی شد. یکی (این یک عامل)، پس بنابر این، ضعف خود دولت بود و از نظر اقتصادی، بحران در بازار به وجود آمد؛ به ویژه از ۱۹۰۴ چون جنگ روس و ژاپن شروع شد، ارزاق که ما مهمترین ارزاقمون [مان را] از روسیه می آوردیم، به ویژه قند را. اینها [روسها] نتوانستند دیگر [ارزاق] به ایران بفرستند؛ یعنی ایران دچار بحران کمبود ارزاق شد. در همین سال که ۱۹۰۴ باشد «ویا» به ایران زد و همین جور به قفقاز، و در نتیجه قرنطینه، روسها، درست کردند در مرزها. و در نتیجه دادوستد با ایران به کلی قطع شد. یعنی این دوتا عامل نه تنها بازرگانان را به ورشکستگی کشاندند، بلکه نارضایی مردم را به وجود

آوردند. برای خاطر اینکه قحطی در ایران به وجود آمد. و یکی دیگر باز عبارت بود از امتیازات پی در پی که داده بودند، مثل بانك، مثل تنباکو، به اروپایی ها. برخی از اصناف ایران را به بیکاری کشیدند؛ مثلاً، «امتیاز بانك» صرافان را به کلی بیکار کرد. و ناخرسندی از این امتیازات هم در بعضی از این اصناف ایجاد شد. »

بی بی سی :

همراه با این نارضاییها، مبانی فکری مشروطه تکمیل یافت. آگاهی از مظاهر ترقی مغرب زمین و علل این ترقیات به گفته دکتر احسان نراقی، اعتقادات جامعه و هیئت حاکمه را سست کرده بود.

دکتر احسان نراقی :

«چند عامل رابه سرعت برایتان می شمارم : مسافرتهای ایران [ایرانیان] به خارج، به خصوص مسافرتهای خود ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه. ناصرالدین شاه هر بار که از سفر خارج برمی گشت، یک سلسله اصلاحاتی را می خواست شروع کند، که البته با طبیعت استبدادیش سازگار نبود، ولی اقدام می کرد. نمی توانست منکر این پیشرفتها بشود. انقلابات در روسیه، انقلابات متعدد طی قرن نوزدهم، ایرانیان را متوجه کرده بود که آزادی خواهان روسیه چه می گویند. و ضمناً چون از استبداد تزارها در رنج بودند، آن مردم هم از همین استبداد می نالیدند. اینها (مشروطه طلبان ایرانی) یک همدلی با آزادی خواهان روسیه پیدا کرده بودند. مسئله دیگر [دیگر]، مشروطیت در ژاپن بود و پیشرفتهای آن که به وسیله روزنامه هایی مثل *حبل المتین* کلکته مرتباً به اطلاع ایرانیها می رسید. دیگر مسئله همین مسافرتهای سیدجمال الدین اسدآبادی بود به ایران که معروفه میگن [معروف است که می گویند] ابوالحسن جلوه وقتی که از منزل حاج امین الضرب آمد بیرون و در دیدار اولش با سیدجمال گفت من الان کفن می پوشم و می روم بر علیه استبداد قیام می کنم؛ یعنی این جور آن قدرت عجیبی داشت در تهییج مردم. بعد مسئله انحصار، لغو انحصار تنباکو بود که درحقیقت یک انقلاب بوده در شیراز و اصفهان و تهران؛ انقلاب شد، یعنی درگیری مردم بود به طور مسلحانه با دولت. دولت مرتب آنها را سرکوب می کرد و یعنی به تمام معنا یک حالت انقلابی بود. در دوران رژیم بعد مدارس جدید و روزنامه ها و شکست روس از ژاپن، یکی از نکات حساسی که نشان می دهد چه قدر رهبران مشروطه با

روشن بینی عمل کردند، شکست روس در جنگ ۱۹۰۵ بود از ژاپن، که اینها متوجه شدند که حالا که حریف ضعیف شده، حریفی که از استبداد قجر حمایت می کرد و حتی خیال داشت ایران را هم تسخیر بکند، به دنبال کاری که قبلاً کرده بود، قبل از جریان ترکمن چای، بعد از ترکمن چای، این به ایرانیها، این فکر را در آنها [در رهبران مشروطه] ایجاد کرد که حالا موقع حرکت است. »

بی بی سی :

علما و آزادی خواهان هم زمینه را برای این حرکت آماده می کردند. یکی از آنها سیدجمال الدین واعظ، پدر جمال زاده بود.

سیدمحمدعلی جمال زاده :

«در این گیرودار پادشاه ایران که پادشاه بی عرضه ای بود، اسمش مظفرالدین شاه بود، دید که کارش دارد خراب می شود. یک نفر آدم خیلی گردن کلفتی را به اسم عین الدوله، صدراعظم ایران کرد. این عین الدوله برخلاف پادشاه بی نهایت مقتدر بود. عین الدوله خیلی کارهای زیاد کرد. از جمله کارهایی که کرد یک حاکم برای تهران نامید که اسمش علاءالدوله بود. علاءالدوله هم از آن ظالمهای غریب و عجیب بود. نماز که می خواند از دور چند نفر را می آوردند، با اشاره نشان می داد که سرشان را ببرید. این حاکم تهران شد و برای اینکه اقتدار خودش را و عین الدوله را و شاه ایران را نشان بدهد، شنید که در بازار یک سیدی هست که قند می فروشد، اسمش قندی بود، «سیدقندی». فرستاد این سید را با فراش آوردند به دارالحکومه. «وای... پدر سوخته...، تو قند را گران می فروشی؟...». اینها (فراشها) این سید را چوب زد (زدند)، چوب زدن این سید اسباب شد بازاریها بازار را بستند و رفتند خانه آسید عبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی در محله سنگلج، که اینها دونفر از علمای بزرگ ایران بودند. اینها را آوردند تو مسجدشاه. جمعیت آمدند پدر مرا هم از خانه کشیدند بیرون، بردند در همان مسجد. مادر من وقتی همیشه پدرم را می بردند یک جایی، من بچه یازده-دوازده ساله [بودم]، می گفت: «برو بین پدرت اگر خطری بهش رسید، زود بیا به من [بگو]. من هم عقب پدرم رفته بودم مسجد. دوتا سیدین، سیدین که هردو از پیشوایان مشروطیت شدند، آن بالا نشسته بودند. مسجد هم پر بود از جمعیت. یک منبر هم در وسط مسجد گذاشته بودند.

پدر من را گفتند برو و عظمی بکنند. امام جمعه که داماد مظفرالدین شاه بود آمد پایین منبر پدرم نشست. مردم خیلی، خیلی طرفدار پدر من شده بودند. پدر من رفت بالای منبر، همیشه آیه‌ای از قرآن می‌خواند، بعد تفسیر می‌کرد و با زبان مردم، با زبان عوامانه با مردم صحبت می‌کرد. از عدل پادشاه که در قرآن خیلی هست، در مذهب ما که می‌گوید «الملك یبقی مع الکفر ولایبقی مع الظلم»، یعنی مملکت با کفر و کافری بقا پیدا می‌کند، اما با ظلم و اذیت و آزار مردم بقا پیدا نمی‌کند. این را هم گفت و شروع کرد به اینکه بگوید اگر پادشاه بد باشد باید چه کار کرد. ضمناً از اینکه گفت پادشاه اگر ظالم باشد که صدای امام جمعه بلند شد: «ای سید! چه می‌گویی؟ بیایید بگیرید، بکشید از منبر پایین...» به پادشاه اسلام بدگویی می‌کنی...؟» مسجد به هم خورد، چراغهای مسجد خاموش شد، صدای چرخ به گوش مردم رسید، مردم خیال کردند دولت توپ فرستاده و مردم ترسیدند. و دوفتر هم جوان آمدند از آن اطراف، پدر مرا در بغل گرفتند، به طوری که پدر من پاهایش [پاهایش] بدون کفش ماند، و از مسجد بردند. این اولین حرکتی بود که از طرف ملت ایران برضد دولت شد.»

بی‌بی‌سی:

این حرکت در ماههای بعد سرعت و شدت یافت. حرکتی که به گفتهٔ دکتر هما ناطق بیشتر متکی به انجمنهای سری بود، تا اجتماعات عظیم مردمی.

دکتر هما ناطق:

«مشروطیت بیشتر در انجمنها شکل می‌گرفت، یعنی در نشست‌ها و در مشارکت مردم در بحثها. این روشنفکران هستند که مردم را به مشارکت در سرنوشت خودشان فرا می‌خوانند. این نکتهٔ خیلی مهمی در انقلاب مشروطیت [بود]، یعنی انقلاب مشروطیت يك انقلاب فکری شده بود.»

بی‌بی‌سی:

و فکر و عمل انقلابی آن‌چنان که احسان نراقی می‌گوید، حاصل اتحاد سه نیروی روحانی، روشنفکر و بازاری بود.

احسان نراقی:

«من بر اینکه [برای اینکه] بهتر مجسم کنم، تکمیل و درحقیقت امتزاج و اختلاف این افکار سنتی مذهبی با افکار خارجی، يك صحنه‌ای را یادآوری می‌کنم. آن صحنه عبارت از این است که ۵۶ نفر در ماه ربیع الاول

سال ۱۳۲۲، یعنی دو سال قبل از بروز انقلاب و صدور فرمان مشروطیت، به طور مخفیانه ای در باغ «میرزا سلیمان خان میکده» اجتماع می کنند و باهم برای مبارزه برعلیه استبداد هم قسم می شوند. وقتی دور میز جمع می شوند، یک میزی وسط باغ بوده، وقتی دور میز جمع می شوند سیدی از زیر عباش [عبایش] یک پرچم ایران می آورد بیرون که روی آن پرچم نوشته بود «قانون و عدالت» و در کنار آن پرچم یک قرآن مجید می گذارد روی میز و دعوت می کند همه را به قسم خوردن. یک، یک می آیند با شور و جذبه و اشتیاق فراوان و حتی آن کسی که این مجلس را تعریف می کند می گوید اشک در چشمانشان بود، پرچم را به علامت وفاداری به ایران و قرآن را به عنوان کلام خداوند بلند می کنند و قسم یاد می کنند که برای به ثمر رساندن این نهضت دست از جان بشویند و اسرار این جمع و این مجمع را فاش نکنند به هیچ قیمتی. حالا من به شما چندتا اسم از این حضار می دهم؛ اولاً، آن سیدی که از زیر عباش [عبایش] درآورد پرچم ایران را و قرآن مجید را آن سید، سیدجمال الدین واعظ بود، یعنی پدر جمال زاده. در کنارش ملک المتکلمین اصفهانی بود، حاج میرزا یحیی دولت آبادی بود، ابوالحسن میرزای شیخ الرئیس بود و حاج شیخ مهدی کاشی. یعنی کسانی که به اسلام واقف بودند و به مبانی دین، اسلام را خوب می شناختند و فرهنگ اسلامی قوی داشتند. در کنار اینها کسانی مثل میرزا محمدحسین خان ذکاءالملک بود که کتابهای زیادی ترجمه کرده بود از فرانسه و انگلیسی، و میرزا ابراهیم خان، منشی سفارت فرانسه. می بینیم که اینها آگاهی داشتند به تحولات فکری در اروپا، به خصوص در فرانسه. میرزا حسن رشیدی بود که مظهر مبارزه جدید [جدید است]، جلال الممالک ایرج، شاعر متجدد بود، آقامحمدحسین تاجر معروف به خیاط و سید عبدالرحیم کاشانی از تجار خوش نام و بازاریهای معروف بودند. این نشانه این است که این نیروهای مختلف، اینها راه تفاهم باهم را پیدا کرده بودند، مابین متجددینی که از فرنگستان افکار می آوردند و کسانی که در ایران بودند و از مباحث دینی و اسلامی حرف می زدند. »

بی بی سی :

روحانیون که به دنبال واقعه چوب خوردن سیدقندی در شاه عبدالعظیم بست نشسته بودند، پس از گرفتن وعده تأسیس عدالت خانه به تهران برگشته بودند، اما شاه و صدراعظم در وفای به عهد تعلل می ورزیدند و آزادی خواهان را در گوشه و کنار

مملکت آزار می دادند:

سید محمد علی جمال زاده:

«من که جمال زاده هستم، يك شب با پسرهای ملك المتكلمين در تهران مرا بردند منزل خودشان، تابستان بود تو حیاط خوابیده بودیم، يك دفعه بیدار شدم دیدم اشخاصی از نظمیۀ می آیند توی حیاط برای اینکه ملك المتكلمين را بگیرند. ملك المتكلمين در خانه نبود. اینها با شمشیر توی آب حوض گردش [جست و جو] کردند، بعد دو پسر ملك المتكلمين را گرفتند بردند به نظمیۀ. آمدند سر من گفتند: تو اینجا چه کار می کنی؟ گفتم، من به زبان اصفهانی گفتم، من قوم و خویش اینها هستم، از اصفهان آمدم. گفتند بگیر بترگ! فردا از آنجا رفتیم به مدرسهٔ ادب، ناظم مدرسه مرا صدا کرد، گفت: آسید محمد علی! از آقا خبری داری؟ یعنی از پدرت. گفتم: نه! من دیشب آخه... گفت: زود برو به خانه بگو که (در زمان عین الدوله بود) تو شهر شلوغ شده. آمدم دیدم شلوغ شده، يك سیدی را سربازای [سربازهای] سیلاخوری کشتند؛ يك سید مشروطه طلب را. نعشش را بردند توی مدرسه های قدیمی داوید می شویند که اسم این سید حمید بود و اسم عین الدوله صدراعظم ایران مجید بود و از آن به بعد تصنیفی درست شد «عبد الحمید کشتهٔ عبدالمجید شد...». من رفتم به پدرم گفتم. پدرم فوراً لباس پوشید. گفتم تو این مسجد جمعه هم جمعیتی بود. من و پدرم رفتیم به مسجد جمعه. همین آسید عبدالله بهبهانی واقعاً مثل شیر آن روی يك ایوانی نشسته بود. دورتادور ایوان را مشروطه طلبها [گرفته بودند]. يك دفعه باز توی بازار، باز صدای گلوله شنیده شد. مردم فرار کردند، راههای پلهٔ پشت بام را پیش گرفتند. من هم راه پشت بام را [گرفتم و] با اینها رفتم پشت بام. اما مردم بازارها را خوب می شناختند، رفتند روی پشت بامهای بازارها مفقود شدند. من يك دفعه خودم را تقریباً تنها دیدم. گفتم خب می روم پیش پدرم، پدرم پایین است. آمدم پایین، دیدم مسجد خالی خالی است، ولی يك نفر نشسته، آن سید عبدالله بود. سید عبدالله بهبهانی مثل شیر... همان جور واقعاً... به عمرم فراموش نمی کنم...»

بی بی سی:

و پس از این بود که واقعهٔ بست نشستن در قم پیش آمد.

سید محمد علی جمال زاده:

«آقایان سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی رفتند به قم، در قم بست نشستند. ولی آنها بی نهایت در تهران اهمیت داشتند. همان وقتی بود که آن فرد بازاری رفت به سفارت انگلیس و بست نشستند و مردم هجوم آوردند و طرفدار آزادی شدند. بالأخره مجبور شد مظفرالدین شاه که ایران را فرمان مشروطیت بدهد و ایران دارای مشروطه شد.»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی